

## نشست صد و دوم - خشیت تنها راه بهره مندی از ذکر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

۵ سوره است که حروف مقطعه منحصر به فردی دارند که تکرار نشده است؛ سوره ق، ص، یس، طه، قلم و سوره مریم. موضوع مشترک این ۵ سوره اساساً ذکر است. ذکر موضوع خیلی مهمی است که شما تمام عمرتان را هم برایش بگذارید، باز هم جا دارد؛ دلیل آن، آیات بسیاری از قرآن است که یک آیه آن در سوره مبارکه قلم هست که می‌فرماید: «إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ»، گویی همه رسالت و همه وحی در این یک کلمه، «ذکر»، خلاصه می‌شود.

### اهمیت ذکر

معنی فارسی کلمه ذکر، توجه است. مرکز توجه انسان که درست شود، همه چیز انسان درست می‌شود. همه‌ی انسان وابسته به مرکز توجه او است. ما این موضوع را خیلی تجربه کرده‌ایم، مثلاً مواقعی که تحت تاثیر محرم ابا عبدالله الحسین (ع)، مرکز توجه‌مان روی امام حسین و مسائل مربوط به آن می‌رود، همه چیز تحت تاثیر آن توجه قرار می‌گیرد؛ بعداً می‌بینیم که دردهای انسان عوض می‌شود و آنچه تا قبلاً اذیت می‌کرده است، دیگر اذیت نمی‌کند؛ همه چیز دگرگون می‌شود. به عبارتی دواي همه دردها و ریشه‌های تمام بیماری‌ها توجه انسان است.

در روایات هم موارد زیادی معطوف به تاثیر توجه وجود دارد؛ عباراتی چون «کسی اراده دنیا کند»، «اراده آخرت کند» و... این‌ها همه مدیریت مرکز توجه است. توجه بیماری را برطرف می‌کند؛ توجه بیماری را می‌آورد؛ توجه است که عمل را بالا می‌برد و... قدرتِ توجه بسیار زیاد است. ارزش عمل، به اخلاص و ارزش اخلاص، به توجه است! شما وقتی کاری انجام می‌دهید، توجه‌تان یا به خدا یا به مردم و یا به خودتان است؛ لذا توجه حتی ارزش عمل را تعیین می‌کند. همه اتفاقات خوبی که در زندگی انتظارش را داریم از قبیل فلاح، رستگاری، خوشبختی و... همگی وابسته به توجه هستند. اگر انسان به همه آنچه که آرزو دارد برسد، اما توجهش لحظه آخر معطوف به چیز دیگری بشود، از هیچ یک از دستاوردهایش لذت نمی‌برد. در مقابل، اگر همه دنیا را از انسان بگیرند، ولی توجه او معطوف به خدا بشود، آنگاه از همه این موارد لذت می‌برد. لذا «توجه» یک اصل مهم و جدی است که در مباحث گذشته بوده و از مباحث سوره طه نیز هست.

اساساً قرآن برای تذکره آمده است. قرآن آمده برای اینکه مرکز توجه انسان را درست کرده و مبدأ میل انسان را عوض کند. خدا بزرگانی چون آقای میلانی را رحمت کند که فرمودند: «مبدأ میل انسان که عوض بشود، همه چیز

عوض می‌شود». مانند آنچه خودمان تجربه کرده ایم؛ کودک که بودیم، همه دنیايمان اسباب بازی‌هايمان بوده است؛ بزرگتر که شدیم، مبدأ میلمان تغییر کرده و دیگر اصلاً اسباب بازی هیچ اهمیتی نداشته است و هر چقدر بزرگتر می‌شویم، میل‌های قبلی کم ارزش‌تر می‌شوند چون مبدأ میلمان عوض می‌شود. حال فرض کنید مبدأ میل یک نفر در کودکی یا نوجوانی تغییر کند، در این صورت چه بسیار از تجربه‌های ما را نخواهد کرد و چقدر زندگی‌اش پُرثمر خواهد بود.

## تأثیرات تغییر مرکز توجه در زندگی انسان

خدا رحمت کند حضرت آقای نبی‌پور را که دغدغه‌ای داشتند مبنی بر آنکه چه بسیار انسان‌هایی که می‌آیند و می‌روند، اما صندوقچه دلشان باز نمی‌شود؛ یعنی صندوقچه دل انسان چیزی در درون خود دارد که اگر آزاد بشود، خیلی فرق می‌کند. صندوقچه دل انسان‌ها باز نمی‌شود، چون مرکز توجه‌شان متفاوت است؛ مرکز توجه‌شان پول، موقعیت، موفقیت و هر چیز دیگری است. حتی بعضاً دیده می‌شود که کسی در میدان فعالیت اجتماعی هم هست، اما باز هم مرکز توجه‌اش تنظیم نیست! مثلاً در میدان کار جهادی، کار و تلاش می‌کند و مشکلات مردم را حل می‌کند؛ اما با یک برخوردی از طرف دیگران، غمناک و ناامید می‌شود چون مرکز توجه او هنوز درست نیست. طبیعتاً وقتی مرکز توجه تنظیم نباشد، تا به او گفته شود بالای چشم‌ت ابرو است، دل‌چرکین می‌شود.

ساده‌ترین مثال آن که مثال خوبی برای شروع سوره مبارکه طاهّا است و تقریباً همه ما تجربه‌اش را داریم آن است که کسی شما را نقد کند و از شما ایرادی بگیرد؛ اینکه انسان از انتقاد دیگران ناراحت می‌شود، نشان دهنده آن است که مرکز توجه‌اش هنوز «کمال» نیست و مرکز توجه‌اش هنوز «خودش» است. انسان وقتی مرکز توجه‌اش کمال باشد، هر چقدر هم ایرادهایش را بگویند، باید بهجت پیدا کند نه قبض و گرفتگی؛ حتی اگر انتقادشان اشتباه باشد.

خیلی فرق می‌کند که انسان در برابر انتقاد دیگران بهجت پیدا کند، یا قبض و یا بی‌تفاوت باشد. این موارد جای مدیریت مرکز توجه است. اگر من واقعاً دغدغه‌ام این است که کمال در من محقق بشود، نباید ناراحت بشوم بلکه باید خوشحال و متشکر هم باشم که ایراد دیگری که نمی‌دانستم در من آشکار شده است. هر چقدر هم نقد صریح‌تر گفته شود، من خوشحال‌تر می‌شوم. در این صورت انسان به موقعیت اجتماعی یا فردی خودش نیز بی‌اعتنا و خدا را شاکر خواهد بود که با شناخت بیشتر، می‌تواند بهتر در مسیر کمال حرکت کند و در جهل مرکب نماند. لذا اگر مرکز توجه انسان کمال باشد، از انتقاد دیگران گرفته نمی‌شود؛ چون به ناچیز بودن خود در هستی واقف است.

## خشیت لازمه بهره مندی از ذکر

اگر انسان مرکز توجهش خودش باشد، در مسیری می افتد که خودش را ثابت کند و طبیعتاً وقتی به ساحت او تعدی شده است، باید از خودش دفاع کند. در مقابل آن روحیه ای که نخواهد دفاع کند، خودخوری نکند و ناراحت نباشد را خشیت می گویند؛ خشیت روحیه‌ای است که انسان دنبال حقیقت می‌گردد و هیچ چیز به جز حقیقت برایش مهم نیست. فقط کسانی اهل ذکر می‌شوند که خشیت دارند و هر کس که خشیت نداشته باشد، بدون تردید از ذکر محروم می‌شود. انسان باید اهل خشیت باشد. خشیت یعنی آن که من که خودم می‌دانم هیچ نیستم!

گاه باشد که کودکی نادان به غلط زند بر هدف تیری...

انسان می‌داند مواقعی هم که موفق می‌شود، خداوند کاری کرده که موفق شده است. مثال آن تاثیر است که در جایی اثرگذاری دارد و در جایی دیگر اصلاً اثرگذاری ندارد. خشیت یعنی که آدم هر کاری هم که کرده است، باور کند که دستش خالی است و هیچ چیز نیست. خشیت یعنی یک حق پذیری در درون آدم باشد.

شاید در ذهن این سوال شکل بگیرد که این افتادگی همه جا خوب نیست؛ مثل آنکه آدم‌ها همه چیز را ممکن است درست نگویند یا اینکه همیشه آبروی خود آدم نیست که در میان است، گاهی انسان از حق دیگری دفاع می‌کند یا آنجایی که باید انسان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (انفال، ۶۰)» باشد و باید جذبه لازم را داشته باشد که از حقی دفاع کند و... همه به جای خود درست است، اما انسان خودش می‌داند کجا دارد از خودش دفاع می‌کند و کجا دارد از حق دفاع می‌کند! سر مردم را می‌شود کلاه گذاشت، اما آدم که نمی‌تواند سر خودش را کلاه بگذارد! خشیت این است که انسان برای خودش حساب باز نکند و یک پذیرش قلبی همیشگی در قلب انسان باشد. کسی که اهل این موضوع نباشد، ذکر برایش اتفاق نمی‌افتد. انسان میبایست دقایقی «خود» خود را رها کند تا تغییر مرکز توجهش امکان پذیر گردد و افق جدیدی به رویش باز شود.

مثل آن نامه‌ای است که امام خمینی برای گورباچف زده بودند؛ نماینده گورباچف آمده بود توضیح بدهد که ما اینجوری‌ها نیستیم، امام خمینی گفته بودند: «ما می‌خواستیم چیزی بگویم که تو بفهمی، می‌خواهی بفهم می‌خواهی نفهم». انسان در وادی توضیح دادن و توجیه کردن نباید بیفتد؛ اصلاً اشتباه برای مخلوق است و ترس ندارد. آن کس که هیچ اشتباهی ندارد و همیشه باید از او دفاع کرد، فقط خدا است. ما عبد هستیم و سراپا ظلوم جهول؛ حال اگر کسی آمد و با انتقادش این ظلوم و جهول بودن را برای انسان آشکار کرد، خدا خیرش بدهد که یادآوری کرده است.

یک بنده خدایی که در خانه‌اش کسی دائم تحقیرش می‌کرد، نزد استادش رفت و گفت: «در خانه کسی همواره او را تحقیر می‌کند» و راهکار خواست. استاد گفت: «برو خدا را شکر کن که کسی هست که هر روز به تو یادآوری کند که هیچ نیستی!» و گرنه در کارکردت در جامعه دچار توهم می‌شوی که کسی هستی! همین شخص خدا را شاهد می‌گرفت که زندگی‌اش را می‌شود به دو بخش تقسیم کرد؛ می‌گفت که از وقتی که این را فهمیدم، تمام بهره‌مندی‌های زندگی‌ام شروع شد؛ این که خدا یک نفر را فرستاده که هر شب به من بگوید تو هیچی نیستی و اصلاً من عوض شدم. لذا خشیت انسان را دگرگون می‌کند. اگر آدم‌ها خشیت داشته باشند، همنشین بد به عامل ذکر تبدیل می‌شود.

ما فکر می‌کنیم باید ذکر را در گوشمان بگویند؛ در صورتیکه وحی و الهام خداوند همیشه در جریان است و انسان باید شنوایی داشته باشد که آن را دریافت کند. جریان الهام خداوند، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (شمس، ۸)»، علی‌الدوام برای همه انسان‌ها جاری است و شنیدن آن خشیت می‌طلبد. خشیت یعنی لطفاً پنبه را از گوش قلبت در بیاور! انسان اگر یک ذره از خودش بیرون بیاید و بخواهد بشنود، نداهای بسیاری از «یا انسان»، «یا ایها الذین آمنوا» و... در جریان است. ریشه‌ای‌ترین چیزی که در قرآن گفته می‌شود، خشیت است. به انسان تفکر و عقل دادند که خودش خشیت را بفهمد؛ اگر نفهمد، در موقعیت‌هایی از زندگی صحنه‌هایی برای او پدید می‌آورند که چهار ستونش بلرزد و به غلط کردن بیفتد. خداوند در موقعیت‌هایی چهار ستون بدن ما را لرزاند است، با تمام وجود صدایش زده ایم و با تمام وجود هم جواب داده است. بعید است کسی باشد که چنین تجربه‌ای نداشته باشد؛ اگرچه بعضی‌ها همین صحنه‌ها را هم به اتفاقات روزگار تبدیل می‌کنند و از کنارش رد می‌شوند.

من یک بار در سفری به مشهد در یک تاکسی اینترنتی با راننده وارد گفتگو شدم. راننده گفت که یک دختر دارد و اوضاع زندگی برایش چندان خوب نیست. من گفتم: «خب شما حرم امام رضا دارید». او گفت که چند سال است که حرم نمی‌رود، چون چند بار در موضوعات مختلف امام رضا(ع) جوابش را نداده است و با امام رضا قهر کرده است. از او پرسیدم یعنی تا حالا هیچ موضوعی نبوده که امام رضا جواب شما را بدهد؟ ناگهان با ترمز شدید تاکسی را متوقف کرد، گویی که یک تصویری جلوی چشمش یادآوری شده باشد و تعریف کرد: دخترم که به دنیا آمد یک بیماری گرفت و در بیمارستان داشت از دست می‌رفت، به امام رضا گفتم جوابم را بدهید نوکریتان را می‌کنم و امام رضا جوابم را دادند. من یادم رفت! ما با هم همچنین قراری داشتیم و من فراموش کردم. ناگهان بنده خدا فرو ریخت، تا آنجا که باهم به حرم رفتیم.

مگر می‌شود آدم‌ها تجربه شنیدن نداشته باشند؟! مگر می‌شود حرف زده باشند و جواب نگرفته باشند؟! ما یادمان می‌رود. قرار نیست چند بار گفته شود؛ در خانه اگر کس است، یک بار بس است. انسان می‌بایست گوشش باز باشد، نه آنکه مدام پیام درخواستی داشته باشد! انسان‌ها همه تجربه موقعیت‌هایی که دستشان به هیچ جا نمی‌رسیده را داشته و فهمیده‌اند که کاری نمی‌توانند بکنند. در آن موقعیت‌ها با نهایت اضطراب صدا زده‌اند و جواب گرفته‌اند. «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء» برایشان انجام شده است.

انسان باید خشیت داشته باشد. نباید کار او به جایی برسد که مثل قوم ثمود بگوید باید شتر قرمز از کوه بیرون بیاید تا من ایمان بیاورم! چه آنکه با این روحیه شتر قرمز هم از کوه بیرون بیاید، ایمان نخواهد آورد! و آخرش آن می‌شود که شتر قرمز را هم می‌کشد!! «تو» باید عوض بشوی! تا کی می‌خواهی خدا عوض بشود؟! انسان باید خشیتش را روشن کند و بداند که هیچ‌کاره است؛ و زمان‌هایی هم که عملکردش مورد تشویق و توجه دیگران قرار می‌گیرد بایست بداند که خداوند مخاطب را فراهم کرده است. و در جایی دیگر هم مخاطب را می‌راند که انسان بداند که طراح خداست! به همین دلیل خدا در قرآن می‌فرماید که یک وقت‌هایی گوشه‌ای از عذاب را سر انسان‌ها می‌آورد و به عبارتی نتیجه کارهایشان را به ایشان برمی‌گرداند تا بدانند که محاسبات انسان‌ها نیست که کار می‌کند. البته قرار نبوده است که انسان‌ها به عقوبت خشیت پیدا کنند و به همین دلیل در دعا یک عبارت هست که «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبُنِي بِعُقُوبَتِكَ»؛ خداوند! با عقوبتت مرا ادب نکن. و لذا انسان برای تادیب بدون عقوبت، باید عقلش را به کار بگیرد. تفکر و عقل آمده است که انسان بدون عقوبت مودب بشود؛ لذا می‌فرماید:

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَا ﴿٤﴾

بنگر که آسمان چقدر بلند است و من و تو چقدر حقیریم؛ با دیدن این حقارت، خشیت انسان روشن می‌شود.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

این جریان و نظم عالم را و حقارت انسان در برابر آن را ببین.

### اسماء الحسنی، چراغ دستیابی به خشیت

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

بنگر که هر اسم نیکی بخواهی ببری خداوند واجد آن است. مثلاً اگر بخواهیم ادعای بخشنده بودن کنیم، به بخشش خدا در این عالم که نمی‌رسد! در مورد علم، صبر، قدردانی و بقیه اسماء حسنی نیز همینطور است.

و اگر هم کسی «اسماء الحسنی» را در خدا متوجه نمی‌شود، در اولیای خدا که متوجه می‌شود. مثلاً در ادعای فضل و بخشش و کرامت: یک خاندانی بوده‌اند متشکل از پدر، مادر و سه فرزند که سه روز روزه گرفتند؛ با چه زحمتی نان گرفتند؛ شب اول مسکینی آمد، همه اعضای خانواده با همدیگه هرچه داشتند را به مسکین دادند؛ شب دوم یتیم آمد، مجدداً هرچه داشتند را دادند و شب سوم نیز به اسیر.

آنگاه با چنین اولیای خدایی، با چنین سطحی از کرامت، انسان نمی‌تواند حرفی از کرامت خودش بزند! حتی اگر فرض شود که قصه باشد؛ بالاخره در حالیکه قصه چنین آدم‌هایی را با این همه کرامت شنیده‌ایم، نمی‌توانیم حرفی از کرامتشان بزنیم. خدا را شکر که اسماءش را به ما نشان داده است؛ چنانچه حضرت می‌فرمایند: «نحن اسماء الحسنی». خداوند اسمش را به انسان نشان داده است که خشیت را در او فعال کند و دیگر جایی برای دفاع انسان از خودش نمی‌ماند. همین خاندان که اینطور با یتیم، مسکین و اسیر رفتار می‌کنند، ۶۰ سال بعد در کربلا بچه‌های خودشان یتیم و اسیر می‌شوند و هیچکس، حتی کسانی که حاضر بوده‌اند و کرامت آنها را دیده‌اند، حتی یک نفر با بچه‌های آنها این رفتار را نمی‌کند! و با این حال او با اینکه می‌داند آن اتفاق خواهد افتاد، دریغ نمی‌کند. در برابر این وسعت وجود، حلم، علم و این همه کرامت، انسان حقارتش را می‌فهمد.

اولیای خدا و اهل بیت خدا را گذاشته‌اند که خشیت، بدون ادب شدن، در ما شکل بگیرد. وقتی اسماء الحسنی خدا هست و خداوند صفاتش را برای ما تجلی داده است، دیگر عقوبت لازم نیست. انسان باید خودش بفهمد که اگر کریم حسن (ع) است، اگر شهید حسین (ع) است، اگر عبادت آنی است که علی بن الحسین (ع) انجام می‌داد، این‌هایی که ما انجام می‌دهیم فقط نمایش است. اگر علم آن است که محمد ابن علی، باقر علم النبیین، به آن علم می‌گوید؛ پس برای آنچه ما به آن علم می‌گوییم، باید عذرخواهی کنیم. اگر بخشش و فداکاری آن است که موسی بن جعفر (ع) دارد که من عذرخواهی می‌کنم که به این کارم بخشش و فداکاری گفتم. اگر حلم آن است که علی بن موسی الرضا دارد که من عذرخواهی می‌کنم که فکر کردم حلیم هستم! اگر قیام و صبوری آن است که حجت بن الحسن (عج) دارد که من عذرخواهی می‌کنم که چهار کار جهادی کردم و باورم شد که کسی هستم. انسان باید با اسماء الحسنی خشیت پیدا کند.

اساساً خداوند اسماء الحسنی برای شکل‌گیری خشیت در انسان و این که ذکر در ما جاری بشود، گذاشته است و جالب است که خود اسماء الحسنی -اهل بیت- نسبت به خدا همینطور هستند. دعای کمیل یا مناجات شعبانیه را بخوانید، همان اسماء الحسنی در پیشگاه خدا می‌گوید: خدایا اگر کریم تویی من حسن بن علی شرمنده‌ام؛ اگر حلیم تویی من حسین بن علی شرمنده‌ام. آن حسین بن علی که برای من و شما اسماء الحسنی است، در محضر خدا ابراز شرمندگی می‌کند! اینگونه می‌شود که حضرت زینب سلام الله در گودی قتلگاه، تن برادر را بلند می‌کند و می‌گوید: «خدایا این قلیل را از ما بپذیر! ببخشید ما شرمنده این حلم، عظمت و بزرگی تو هستیم؛ ببخشید بیشتر از این از دست ما بر نمی‌آید!»؛ یعنی آن اسماء الحسنی در مقابل خدا اینگونه هستند و خداوند اینچنین برایشان جلوه کرده است. حق هم همین است؛ کرامت اگر خداست که کسی به پای کرامت خدا نمی‌رسد! یعنی خداوند برای حسین بن علی اسماء اعظمش را جلوه داده است و حسین بن علی اینگونه در مقابل خدا خشیت دارد. الحمدلله برای ما هم حسین بن علی را گذاشته است که خشیت پیدا کنیم.

## نماز تجلی تمام نمای خشیت

یک موردی که در سوره طاهها خیلی برای خشیت اثر دارد، البته نماز است. لذا به حضرت موسی (ع) می‌فرماید:

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

اساساً نماز، عامل ذکر است چون تمام ارکانش تجلی خشیت است؛ اعم از رو به قبله ایستادنی که حتی اگر تصادفاً صورت از قبله برگردد هم نماز باطل می‌شود، طهارت کسب کردن و نیتی که باید در کل نماز نگه داشته شود، منظم ایستادنی که نمی‌توان سرخوش بود و بالا و پایین پرید، بدن مودب، آراسته و باطمینان، رکوع رفتن که در این عالم جلوی هیچ کسی دولا نباید شد، می‌روی بالا از آن بالا به سجده می‌افتی، تشهدی که بعد از تمام سجده‌ها شهادت داده می‌شود به یگانگی خدا، پس از تمام شدن نماز، سلام بر رسول خدا و سلام بر بندگان صالح خدا داده میشود.

**نماز تجلی کامل خشیت و بهترین تمرین خشیت و ذکر است.** در سوره مبارکه طه هم همین را می‌گوید که موسی اگر ذکر می‌خواهی، اقم الصلاه. نماز سراسر خشیت است، تمرین خود را زمین زدن و تواضع است. نماز از تکبر پایین آمدن و ناموس اهل بیت است؛ یعنی همه اهل بیت در مورد نماز جدی بوده اند و یک قدم عقب نشینی نداشته اند. چه آنکه در کربلا هم نماز اقامه شد، چون او می‌فهمد که نماز محل خشیت و ملاقات با خدا است.

سوال: پس چرا خداوند به ملائکه گفته است به انسان سجده کنید؟

جواب: چون تجلی‌اش در آن بوده، اصرار داشته به تجلیات سجده کنید. در هر صورت ما تابع خداییم و خداوند هر کاری بگوید، ما انجام می‌دهیم. نشانه سجده ما به خدا این است که هرچه خدا بگوید، ما انجام می‌دهیم. چون خدا می‌گوید سجده کن، باید سجده کند؛ «آدم» مهم نبود، «امر خدا» مهم بود! اصلاً اشتباه کرد آدم را دید، باید فقط خدا را می‌دید! نباید می پرسید چرا سجده کنم؟ چون از خاک است؟ تو باید حرف خدا را انجام می‌دادی! سجده و خشیت یعنی همین، یعنی من خودم را کسی نمی‌دانم که بخواهم تحلیل کنم که حکم خدا درست است یا غلط. خلاصه، خیلی کار دارد تا انسان اهل ذکر بشود.

اللهم صل علی محمد وآل محمد و عجل فرجهم